

اسامی خاص ارمنی مأخوذ از حماسه ملی ایران

گ. نعلبندیان

ذخیره لغوی زبان ارمنی در نتیجه ترقی و تطور طولانی متشکل و
مراحلی بس متنوع پیموده است. تمام مراحل عمده تطور تاریخی زبان در
ذخیره لغوی زبان ارمنی انعکاس خود را پیدا کرده است. در راه این تطور
و ترقی زبانهای ایرانی بویژه فرس قدیم و پهلوی اشکانی اهمیت
مخصوصی داشته و در ترقی ثروت لغوی زبان ارمنی نقش بزرگی ایفا
کرده‌اند. ابتدا نفوذ تأثیر زبانهای ایرانی از بدو دوره متشکل شدن ملت
ارمنی از بدو طلوع زندگی تاریخی ملت ارمنی سرچشمه گرفته است.

علاوه بر اینکه آرامنه و ایرانیان از رهگذر هندواروپایی بودنشان دارای
روابط خویشاوندی هستند در عین حال ایرانیان و آرامنه در طی قرون
متمادی در جریان انکشاف مراحل مختلف تاریخی به مثابه دو ملت
همجوار با یکدیگر همکاریهای متقابل داشته، مدام در تماسهای
اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بوده‌اند که ثمره مطلوب آن دوستی بین
ملتهای ماست و واقعیاتی است که اثر خود را نه فقط در زبان ارمنی،
عادات و رسوم و سنن ملی، بلکه در شئون مختلف زندگی معنوی و
فرهنگی باقی گذاشته است. تبعات و پژوهشهای زیانشناسی در مورد

روابط زبانهای ایرانی و ارمنی روشن کرده که واژه‌های بیشماری در زبانهای ایرانی و ارمنی یا عیناً همشکل و هم معنی هستند و یا اختلافات جزئی در اصوات و تلفظ آنها هست. مشابه بودن نسبی از کلمات را در نتیجه هند و اروپایی و از یک اصل و منبع بودن آنها دانسته‌اند و قسمت دیگر آنها در نتیجه اقتباساتی است که در ادوار مختلف زبان ارمنی با کلمات ایرانی ذخیره لغوی خود را غنیتر کرده است:

موضوع تشابهات لغوی زبانهای ایرانی و ارمنی را نمی‌توان تماماً حل شده تلقی کرد. در زبان ارمنی کلماتی وجود دارند که ایرانی بودن آنها فرضی و خیالی است ولی از هر گونه اغراق دور است اگر بگوییم که قسمت عمده اقتباسات ایرانی در ردیف واژه‌های اصلی ذخیره لغوی زبان ارمنی درآمده و اغلب آنها برای ساختن واحدهای لغوی نو منبع اساسی می‌باشند. بدینوسیله تکمیل ترکیب لغوی زبان ارمنی نه فقط و نه آنقدر به حساب اقتباسات نو بلکه به حساب واژه‌سازی‌های نو بر پایه کلمات ایرانی موجود در زبان انجام می‌یابد.

کلمات اقتباسی ایرانی به واسطه زیست طولانی خود در زبان ارمنی و به واسطه ترقی و تکامل طولانی که در داخل خود زبان ارمنی داشته‌اند جزء لاینجزای ترکیب لغوی زبان ارمنی گردیده‌اند.

واژه‌های مقتبس ایرانی در ارمنی تقریباً مربوط به کلیه شئون زندگی مدنی می‌باشند. چون طبیعت، مذهب، انسان و حیوانات، اجزای بدن، بیماریها و شفای آنها، کشاورزی و دامپروری، داد و ستد، علم و هنر، فرهنگ، رنگ و الوان، انواع خوراک و آشامیدنیها، وزن و مقیاس، فلزات، زمان و مسافت، خانه و خانه‌داری، دولت و سازمانهای دولتی و غیره و غیره و بسیاری از کلمات مستعمل زندگی روزمره. بطوری که معلوم و مشخص است از قریب یازده هزار کلمه ریشه‌ای زبان ارمنی، تقریباً هزار و

بهار صد آن مأخوذ از زبانهای ایرانی است که برخی از آنها از تمام زبانهای رانی معاصر مفقود و یا تغییر شکل داد. در صورتی که بعضی از آنها - و ن کوچکترین تغییری به شکل اولیه خود در زبان ارمنی محفوظ شده‌اند. اگر به تمام کلمات اقتباسی ایرانی در ارمنی نظری بیفکنیم تأثیر عمیق زبانهای ایرانی را به طور آشکار خواهیم دید. البته بهترین نشانگر بروی تأثیر و نفوذ زبان اقتباس‌دهنده بر زبان اقتباس‌کننده همانا اسامی خاص شخص می‌باشند.

روابط بسیار نزدیک و کهنسال نژادی و فرهنگی و مردتی ملت‌های ایرانی و ارمنی شرایط مساعدی برای نفوذ اسامی خاص شخص ایرانی و به دست آوردن منزلگاه استواری برای خود در گنجینه اسامی خاص شخص ارمنی فراهم آوردند. اغلب نامهای اقتباسی ایرانی الاصل به قدری با نامهای ارمنی درهم آمیخته و ادغام شدند که چون جزء لاینجزای نامهای اصیل ارمنی تلقی می‌شوند. و جالب آنکه همین نام‌ها را خود ایرانیان در حال حاضر به سختی تلفظ می‌کنند و ابد آشک نمی‌برند که آذان زمانی از نامهای برگزیده و ممتاز ایرانی بوده‌اند.

در میان این نامهای پرشمار اقتباسی اسامی قهرمانان حماسه ملی ایران که در محیط آرامه رواج و محبوبیت فراوان پیدا کرده‌اند از اهمیت خاصی برخوردارند.

قبل از پرداختن به بررسی و تحقیق همه جانبه (وجه تسمیه ریشه شناسی و غیره) اسامی مذکور، لازم است مختصر اشاره‌ای به روشنگری شرایط مناسبی که در اخذ یا اقتباس این قبیل اسامی و اشاعه آنها در بین آرامنه فراهم شده بکنیم.

ملت ارمنی در طی قرون متمادی حماسه‌های بیشماری سراییده که بزرگترین، قهرمانی‌ترین و کلی‌ترین آنها حماسه ساسرنستی داویت (داود

ساسونی) است. خصائل اخلاقی داویت (Davit) و مهر (Meher) که از دیرباز در ذهن و مخیله ملت ارمن شکل گرفته از گرانقدرترین و محبوب‌ترین خصوصیات اخلاقی برای او بوده و تا ابد الدهر باقی خواهد ماند. ملت ارمنی به قهرمانان خود عشق می‌ورزد و اصولاً قهرمانی را دوست دارد. نیکی و زیبایی و عدالت، بر پلیدی و زشتی و ستم، از ویژگی‌های ذاتی این قهرمانان ملی است. آنها مظهر میهن‌پرستی و آزادی‌خواهی، دلاوری، عدالت و انسان‌دوستی هستند. ملت در سیما و نهاد قهرمانانش آمال و آرزوها، آرمانها و ایده‌ال‌های خود را می‌بیند. روی همین اصل هم اسامی این قهرمانان همچون دوست داشتنی‌ترین و مقدس‌ترین اسامی در بین ارامنه اشاعه یافته و نسل اندر نسل پذیرا گردیدند. ملت ارمنی در سده‌های پر شمار تاریخ خود با حماسه‌های ملی دیگر ملل نیز آشنا بوده و از آنها نیز الهام گرفته و تأثیرهایی پذیرفته است. افسانه‌ها، داستان‌های مختلف و روایات حماسی دیگر ملل که دارای قهرمانانی نظیر قهرمانان ملی خویش بوده و یا از خصوصیات دلاوری قهرمانان ملی خود برخوردار بودند نقل و روایت می‌کرده است. طبیعتاً این قهرمانان به خاطر داشتن ماهیت مردمی از سوی توده‌های ارمنی مورد استقبال قرار گرفته و محبوبیت پیدا کرده‌اند. مشهود است که از ازمینه قدیم در محافل اشراف و توده‌های وسیع عامیان ارمنستان درباره قهرمانان داستانهای حماسی سرزمین‌های همجوار نقل می‌کردند که مورد علاقه وافر و استقبال فراوان خاص و عام بود. ارامنه از دیرباز با منظومه مردمی شاهنامه شاهکار حماسه سرایی ایرانی حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی آشنا بودند. این شاهکار حماسه

سرایی ایرانی در ارمنستان به زبان فارسی نقل می‌شد و برای توده‌های وسیع رساو قابل درک بوده است گرچه بی شک قطعات زبده‌ای از آن به زبان ارمنی نیز نقل می‌شده است به نحوی که تا امروز هم نقل می‌شوند.^۱ حماسه سرای ارمنی در اثر شور و شوق و علاقه‌ای که به حماسه ملی ایران و قهرمانان آن دارد سعی می‌کند تا پیوندهای استواری بین قهرمانان حماسه ایران و «ساسناتسورر» (بهادران سون) ایجاد نماید.^۲ در یکی از تفسیرهای ارمنی داستان «رستم و زال» آمده است: در پیام سابق پادشاهی به نام زال در ساسون سلطنت می‌کرد... زال را برادری بود به نام «داویت... داویت پسری داشت بورزه نام^۳... بورزه و پهلوانان ایران «ساسناتسورر» (بهادران ساسون) نامیده می‌شوند.^۴ رستم اهل ساسون است^۵... و غیره. بطوری که مشاهده می‌کنیم دنیای حماسه‌ای ایرانی با حماسه ملی ارمنی نسبت خویشاوندی پیدا می‌کند. بدین ترتیب استقبال ملت ارمنی از قهرمانان حماسی - افسانه‌ای ایران در برجسته‌ترین و ارزشمندترین اثر ملی ارامنه یعنی ساسونتسی داویت تجلی یافته است.

ملت ارمنی در تاریخ حیات خود همواره به خلاقیت‌های ملی و فرهنگی ملت دوست و همسایه و برادر خود ایران عشق ورزیده و یکی از قهرمانان حماسی افسانه‌ای ایرانی یعنی «زال» را در اثر بی‌همتای ذوق و هنر ملی

1. Firdusi, žoghovatsu, Pethrat, Erevan, 1934., Abeglan "Šahnamei votanavori chape hai Banastegsutjan mech".

2. Melik - Ohanjanjan, "Šahnamei vipakan motivnere hai gughatsu hovevot ashkharum".

3. Khalatjan, "Irani herosnere haigogh. mej". Polis, 1901, 24.

خودبا قهرمان حماسی اش «داویت» برادر کرده‌است.

بخشی از مضامین داستانی و افسانه‌ای ایرانی خیلی پیشتر از فردوسی به طور افواهی سینه به سینه به ارمنستان نفوذ کرده، مورد پسند و علاقه ملت ارمنی واقع شده و نقالان به نقل آنها پرداختند و رفته رفته نسبت خویشاوندی پیدا کردند. چنان در دلها نشسته و دلپذیر شدند بطوری که ذکر شد حتی در بعضی موارد با داستانهای ارمنی در آمیختند و کاملاً طبیعی است که برای منظومه‌ای چون شاهنامه که یک دوره چند هزار ساله از دوران اساطیری گرفته تا انقراض دولت ساسانیان را در بر می‌گیرد، بی شک فردوسی اطلاعات خود را از منابع کتبی و همچنین روایاتی که از افواه مردم شنیده بود کسب کرده است.

و واقعاً اغلب داستان‌های فردوسی با داستانهایی که از منابع پهلوی چون یادگار زریران، کارنامه اردشیر پاپکان، خواتای نامک (خدای نامه)، ماتیکان چترنگ که به ما رسیده مطابقت دارند. علاوه بر این آثار، قدیمیترین یادگارهای نهرمانان اساطیری و وقایع منقول قهرمانیها و روایات غنی ایرانی دوره قدیمتر در کتاب مقدس اوستا مشهود است.

در واقع قسمت قابل ملاحظه‌ای از قهرمانان شاهنامه پیش نمونه خویش را در اوستا دارند. این واقعیت ما را به این نتیجه می‌رساند که در زمان تدوین اوستا داستانهای اساطیری ایران متشکل شده بوده و حتی به رشته تحریر درآمده بودند^۱. همانا از همان ازمه دیرین گرفته پاره‌ای از روایات داستانهای اساطیری ایرانی و اسامی قهرمانانشان به ارمنستان و محیط آرامنه راه یافتند و از سوی نوده‌های ارمنی مورد استقبال قرار

رفتند.

سند تاریخی رواج افسانه‌های ایرانی و قهرمانان اساطیری ایرانی در منستان و مورد علاقه ملت ارمنی بودن آنها در آثار مورخین قرن پنجم بلادی موسی خورنی بیوزاند آگاتانگلس به خوبی منعکس است. بویژه رسی خورنی بر اساطیر و افسانه‌های ایرانی بسیار واقف بوده و به طور شخص از رستم و ضحاک و فریدون نام می‌برد.^۱

بدین ترتیب از همان ازمه باستانی آرامنه به قسمتی از اسامی قهرمانان حماسه ملی ایرانی آشنایی کافی داشتند. بهترین گواه این مطلب مشهود دادن اسامی مذکور در کتب و یادگار نامه‌های کهن ارمنی مربوط به زمان بل از تدوین شاهنامه است.

بدین وسیله روشن می‌گردد که شاهنامه یا برگردانهای ارمنی آن تنها منبع مستقیم اقتباسات اسامی قهرمانان حماسه ملی ایران نیستند بلکه منبع مهم دیگر این اقتباسات سلسله روایات افواهی ارمنی درباره نهرمانان حماسی ایرانی و تعبیرات متعدد ارمنی داستانهای اساطیری ایرانی است که در ازمه بسیار قدیم در ارمنستان متداول بوده‌اند.

و اما ناگفته نماند که خود ایرانیان قهرمانان حماسه‌ای خویش را بسیار ناوست داشتند. لذا طبیعی است که اسامی آنان در بین ایرانیان معمول و بسیار رایج بود. لذا صرف نظر از اشاعه داستانهای حماسه ملی ایران در ارمنستان بدیهی است که قسمتی از اسامی مذکور به صورت اسامی بسیار متداول در نتیجه نفوذ نومی سیاسی و فرهنگی ایرانیان به محیط آرامنه راه یافته‌اند.

۱. رجوع شود به موسی خورنی: تاریخ ارمنستان، ترجمه مقدمه و حواشی از گئورگی

1. Noeldeke, Das Iranischen Nationalepos, Strassburg, 1896.

اینک به بررسی یکایک اسامی فوق‌الذکر که حتی یک ارمنی به آن نامیده شده و در نسخ خطی و منابع کتبی ارمنی ضبط شده پردازیم.

۱ - (Aptin) - این نام دو بار در نسخه‌های خطی ارمنی قید شده، بار اول در اوائل قرن شانزدهم میلادی و بار دوم در اواسط قرن هفدهم میلادی.

آکادمیسین ه آچاریان با تغییر دادن حروف (پ - ب) و (ت به د) آن را به صورت Abdin عابدین در آورده و مأخوذ از عبد عربی یعنی «غلام» می‌داند.^۱

به عقیده ما لزومی به تغییر حروف نیست و آن را باید به همان شکل اولیه یاد شده در دستنویسها قبول کرد. در این صورت آن با نام «آبتین» ایرانی پدر فریدون هفتمین پادشاه از سلسله پیشدادیان - طبق روایت شاهنامه - مطابقت خواهد داشت. معنی تحت‌اللفظی «آبتین» «نفس کامل یا شخص نیکوکار و نیک گفتار» است.^۲

۲ - (Armayer) - در قرن هفتم میلادی در محیط آرامنه به کار برده شده است. فردیناندیوستی و هراچیا آچاریان^۳ آن را مأخوذ از شکل Armāil ایرانی دانسته‌اند.

آرمائیل نام یکی از نجیب‌زادگان ایرانی است که آشپز آثری دهاک (ضحاک) بود و برای ماران دو کتف او از مغز آدمی غذا تأمین می‌کرد

1. H. Ajarjan, Haiots andzanunneri Bararan, h. A. 10.

۲. رجوع شود به فرهنگ عمید

F. Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg, 1892, 26, 27., H. Ajarjan, "Haiots and zanunneri Bararan, h. A., 287.

(طبق روایت شاهنامه).

به نظر ما نام این قهرمان دنیای افسانه‌ای ایرانی الاصل نیست بلکه از اسامی عبری است و سامی الاصل است و وجه تسمیه آن را بدین گونه پیشنهاد می‌کنیم.

آرمائیل اسم مرکب است. از دو جزء armā (مقایسه شود با armā ramā عربی) یعنی «خالی» چون صفت و نیز به مثابه فعل «خالی کردن» بیرون راندن «ē یعنی «خداوند» ترکیب شده که معنی کامل آن یعنی «خدا را از خود دور کننده، ذاتاً خداشناس، ملحد».

ترکیبات متشابه این اسم عبارتند از جبرائیل مرکب از دو جزء عبری Geber «مرد» + ēl «خداوند» مجموعاً یعنی «مرد خدا». اسرائیل - مرکب از دو جزء عبری Sarā «محارب جنگنده» + ēl «خدا» تماماً یعنی «محارب با خدا». میکائیل - مرکب از دو جزء عبری mikā «کیست مانند» + ēl «خدا» که مجموعاً یعنی «کیست مانند خدا».

وجه تسمیه آرمائیل از لحاظ مضمون نیز جالب است. بدین معنی که جبرائیل در میان عبریها به مثابه فرشته مرگ معروف است. در حقیقت آرمائیل نیز همان نقش را در دربار ایرانیان ایفا می‌کند. به طوری که می‌بینیم وجه تسمیه و نقشی را که قهرمان افسانه‌ای ایفا می‌کند با هم سازگارند. بدین ترتیب آرمائیل برخلاف نامهای خاص شخص معمولی نامی است مضمون‌دار و منطبق با واقعیت.

به احتمال قوی نام کارمائیل برادر و همکار آرمائیل نیز از لحاظ شکل و مضمون بانامهای عبری مذکور منطبق است.

۳ - (Azarmiduxt) - مأخوذ از نام مؤنث آزمیدخت. آزر م شکل پهلوی آن āzarm «شرم حیا حجب» + دخت (شکل کلاسیک آن duxt) دختر خسرو پرویز که بعد از مرگ پدر چند ماهی پادشاهی کرد به این نام

معروف است.^۱

در منابع ارمنی این نام به اشکال مختلف چون Azrmik, Azarmik, Azarmiduxt نیز به کار رفته است.^۲

۴ - Arzu به صورت اسم مؤنث از قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی درمیان ارمنه متداول بوده. دیرتر در سده‌های شانزده و هفده به صورت آرزو خاتون رایج گردیده است. مأخوذ از نام فارسی «آرزو و امید، چشمداشت، آرمان، خواهش کام طبق روایت شاهنامه زن سلم فرزند فریدون همچنین زن بهرام گور که دختر جواهر فروشی بود، به این نام معروف بوده‌اند.^۳

۵ - Paramuz این نام در دوره‌های اخیر (قرن هجدهم) از نامهای ایرانی اقتباس شده. ه. آچاریان این نام را مأخوذ از نام ایرانی فرامرز می‌داند لیکن آن را از لحاظ تلفظ با نام ارمنی هماهنگ کرده و به صورت Faramuz آوانویسی کرده است.^۴

این نام در میان ارمنه به اشکال Paramuz, Faramuz یاد شده است.^۵

جالب توجه آنست که در زبان گرجی نیز این نام به اشکال Paremuz, Faramurz یاد شده. این امر ما را متقاعد می‌سازد که اشکال دوگانه این نام در زبانهای ارمنی و گرجی حاکی از آنند که اشکال نامبرده نامهایی مستقل

۱. فردوسی، شاهنامه، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۱

2. F. Justi, IN. p.54, Hubschman, AG .p.38.

۳. فردوسی، شاهنامه، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۱

4. Ajarjan, Haiots andnznanun. bar.

۵. رجوع شود به صفحه ۹ و N, F. Justi. IN

و جدا از یکدیگر هستند به ویژه، اینکه میان ایرانیان نیز این دو شکل از هم جدا و همچون نامهای مستقل تلقی می‌شوند.

بدین ترتیب فرامرز فارسی نام پسر رستم پهلوان بود (طبق روایت شاهنامه) که با اسامی Faramuz ارمنی و Faramurz گرجی مطابقت دارد. و اما پرموزه ایرانی نام پسر ساوه شاه بود که با اسامی Paramuz ارمنی و Paremuz گرجی مطابقت می‌کند. اسامی نامبرده از لحاظ معنی نیز ربطی به هم ندارند. فرامرز یعنی «حاکم یا والی شهر، نگهبان قلعه» در صورتی که پرموز یا پرموزه یعنی «انتظار، توقع چشمداشت و معنای دیگر آن زنبور عسل» است.^۱

با اینکه در کلمات ارمنی منتبیس از ایرانی دوره‌های متأخر اغلب در مقابل حرف (پ) ارمنی (ف) فارسی است مانند فارسی افسوس = ارمنی apsos فارسی فرسخ = ارمنی Parsax و غیره. لیکن در ردیف این گونه اقتباسات بسی کلمات هستند که حروف نامبرده، بدون تبدیل به شکل اصلی خود، در هر دو زبان محفوظند. و بالاخره وجود اشکال دوگانه اسامی فوق‌الذکر در زبانهای ارمنی و گرجی (با حروف پ و ف در اول کلمه) به نفع نظریه ما دلالت می‌کند. به عبارت دیگر اسامی فرامرز و پرموز یکی نیستند.

۶ - Polat در قرن شانزده میلادی یاد شده است.^۲ مأخوذ از نام ایرانی پولاد (شکل کلاسیک آن (Pelad) معنای لفظی آن «فولاد» است میان ایرانیان سردار شاه کیقباد به پولاد معروف بود (طبق روایت شاهنامه).

۷ - Piran مأخوذ از نام ایرانی پیران^۳ که ترکیبی است از کلمه «پیر» و

۲. آجاریان فرهنگ اسامی خاص ارمنی

۱. فرهنگ نفیسی

۳. همانجا

پساوند اسم ساز «آن». سردار شاه افراسیاب فرزند ویسه به نام پیران و پیران ویسه معروف بود. (طبق روایت شاهنامه).

۸. Perož, Firuz, Peruz, Peroz, Piruz. از قرن چهارم میلادی در

میان ارامنه متداول بوده است.

همه اشکال فوق‌الذکر یک منشاء دارند و جالب آن است که اسامی که

با حرف «ف» ارمنی شروع می‌شوند ذکور و آنهایی که با «پ» آغاز

می‌شوند مؤنثند. مأخوذ از اشکال نام فارسی «پیروز» و پهلوی Pērož. به

معنای «کامیاب»، چیره، فیروز، فاتح. اشکالی که در ارمنی مختوم به (ژ)

هستند مأخوذ از پهلوی و آنان که مختوم به (ز) هستند مأخوذ از شکل

فارسی معاصرند. بدین ترتیب، فارسی معاصر پیروز معرب آن «فیروز»

ارمنی (Firuz) از شکل Pērož پهلوی اسم‌های مرکب ارمنی - Varaz

Pērož, Hrakot - Pērož, Varmzd-Pērož ساخته شده که همچنین

ایرانی الاصل هستند. طبق شاهنامه پدر شاه قباد به نام پیروز یا فیروز

معروف بود که ارامنه باستانی او را (Peroz) می‌نامیدند.

۹. (Piltan) این نام یک بار به وسیله یادگار نامه‌ای که فاقد تاریخ است

قید شده است. یکی از القاب رستم است (طبق روایت شاهنامه) که

بعدها به صورت اسم خاص هم در میان ارامنه و هم ایرانیان متداول شد.

پیلتن یعنی تناور، تنومند، بزرگ جثه.

۱۰. (Tur) از اسامی است که در تاریخ ارمنستان «موسی خورنی» قید

شده مأخوذ از «تور» ایرانی است. میان ارامنه به مثابه نام مرد به کار برده

شده در صورتی که میان ایرانیان این اسم هم برای مؤنث و هم برای مذکر

به کار رفته است.

طبق روایت شاهنامه «تور» فرزند میانه فریدون بود که به دست

منوچهر کشته شد. ایضا «تور» نام دختر ایرج یکی از شاهان همان سلسله

بود^۱. در فارسی تور به معنی دلیر و پهلوان آمده است.

۱۱- (Jumšud)، (Jimšer) ارامنه این نام را به اشکال مختلف در قرون

هفده و هجده به کار برده‌اند. شکل امروز Jumšud هم متداول است.

مأخوذ از نام «جمشید» چهارمین پادشاه نخستین سلسله اساطیری

پیشدادیان. تعبیر مختلفی برای این نام آورده‌اند. گورگ^۲ دبیر، کشیش

گیراگوسیان^۳، در فرهنگهای خود آن را ترکیبی از دو جزء جم = شاه

بزرگ + شید = خورشید به ثبت رسانیدند.

در فرهنگ نفیسی (فرنود سار) برای جزء اول نام جمشید یعنی «جم»

معانی گوناگونی آمده، چون «پادشاه بزرگ»، «مردمک چشم»، «منزه و

پاکیزه»، «عقل دویم از عقول دهگانه»، «ذات و طبیعت» جمشید و

سیلمان و اسکندر رومی یعنی هرکجا لفظ جم و پیاله آورند مراد جمشید

باشد و چون بانگین و وحش و پری گویند مراد سلیمان باشد و اگر با آینه

و سد نام برند مراد اسکندر بود^۴. در فرهنگ عمید جم مخفف جمشید و

به معنی پادشاه بزرگ گفته شده است.^۵

برای معلوم کردن وجه تسمیه جمشید و نتیجه لازم گرفتن باید به اصل

آن رجوع کرد. در اوستا بارها از نام جمشید یاد می‌شود. در قدیمیترین

قسمت اوستا که گاتها باشد در یسنای ۳۲ به صورت Yēma خوانده شده

است. بعدها در سایر قسمت‌های اوستا کلمه Xšaeta به آن افزوده ترکیب

Yēma-Xšaeta شکل گرفته است. چنانچه کلمه Xšaeta به hvarē پیوسته

۱. فردوسی، شاهنامه، مؤسسه خاور، تهران ۱۳۱۱

Gevorg Iis, Barasan Parskeren... Polis, 1779.2

3. garegin kagana, Bararan Parskeren hajeren, Tehran, 1933.

۵. فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، تهران

۴. فرهنگ نفیسی

hvarē - Xšaeta یعنی خورشید شد.

کلمه اوستا Xšaeta فارسی معاصر Šid به معنی نور و فروغ است.

به قول بارتولمه (Bartholomae) معنی اصلی Yēma مجهول است.^۱

به احتمال قوی معنی لفظی Yēma «جنابه»، «دوقلو»، «توأم» و

«همزاد» است. از قرار معلوم از نظر بارتولمه پوشیده مانده که در اوستا

اغلب کلمه Yēma به طور علی حده به همین معنی بکار رفته است. در نزد

برهمنان نیز Yēma و خواهرش Yēmē نخستین نر و ماده نوع بشرند.^۲ از

طرف دیگر در برخی از گویشها و لهجه‌های ارمنی بخصوص در لهجه

«وان» دوقلو را Jamuk می‌گویند که بی شک مشتق از کلمه «جم» است. و

این شواهد تأیید کننده مذکور است.

مطلب جالب دیگر آن است که ماهیت و صفت ذاتی قهرمان اساطیری

جمشید با معنی لفظی اسم او مطابقت دارد و صفات جمشید با وظیفه او

متناسب است، چه او روح بقای دو جنس متضاد بوده است.

در اوستا چنین آمده که اهورا مزدا انجمنی بیاراست که جمشید نیز در

آن انجمن حضور داشت. اهورا مزدا به جم گفت ای جم زیبا «به جهان

مادی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباه کننده از پی در

آید. برف از بلندترین کوهها به بلندی چند ارش بیارد. وقتی که برفها آب

شد، آب فراوان روان گردد. این جهان غیر قابل زیست به نظر خواهد

رسید، در نتیجه سیلاب و طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند.

برای پیش آمد این حادثه باغی (در اوستا «ور») بساز که از هر چهار طرف

به بلندی یک میدان اسب باشد. در آن جا تخمهای چارپایان خرد و بزرگ

و سگها و مرغکان و شعله‌های سرخ آتش جمع کن. این ور را برای مسکن

مردمان بساز و یک طویله که از هر یک طرف به بلندی یک هزار گام باشد

برای ستوران بساز... خانه‌ها، سردابها، ایوانها و رواقها بنا نما. تخمهای

مردان و زنانی که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آن جا جمع

کن. همچنین تخمهای جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا گرد

آورد.

از میان گیاهها آنچه بلندتر و خوشبوتر است و از میان غذاها آنچه

لذیذتر و خوشبوتر است تخمهای آنها در آن جا حفظ نما و این تخمها را از

هر قسمی که باشد یک جفت در آن جا بیاور...^۱

جمشید به فرمان اهورا مزدا باغ «ور» را در اوستا Varayēmakərta در

پهلوی ور جمکرت می‌گویند. باغ ساخته جم) برای پیش آمد طوفان

آخرالزمان ساخت که پس از طوفان «جم» با ساکنین از ور در آمده زمین را

دگر باره آباد نماید.^۲

مطالعه از لحاظ اسطوره‌شناسی بسیار جالب است که طوفان ملکوش یا

ملکوسان و باغ ور در اوستا بسیار شبیه است به طوفان نوح و کشتی وی

که در تورات منقول است.

در اوستا به Yēma صفت زیبا و خوشگل نسبت داده می‌شود. بعدها

در سایر قسمت‌های اوستا به طوری که گفته شد کلمه Xšaeta به آن

افزوده اسم مرکب Yēma-Xšaeta که معادل آن جمشید باشد ترکیب شد

که معنی لفظی آن باید که «دوقلوی خورشادی» یا «دوقلوی فروغمند»

۱. ادبیات مزدیسنا، یشتها، نفسی و تألیف ورداوود، ۱۹۲۸، ص ۸۳

۲. رجوع شود به: ادبیات مزدیسنا، یشتها، تفسیر و تألیف پورداوود، ۱۹۲۸.

1. Bartholomae, Chs. Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1905.

۲. رجوع شود به ادبیات مزدیسنا یشتها، تفسیر و تألیف پورداوود، ۱۹۲۸، گاتها، ترجمه پور

باشد.

۱۲ - Xuršid, Xuršet Xuršud این نام دوبار در قرون سیزدهم و پانزدهم در یادگار نامه‌های دستخط آرامنه یاد شده. در حال حاضر نیز به شکل Xuršud متداول است. این نام مأخوذ از «خورشید» فارسی است که شکل قدیم آن در اوستا Hvare-xšaeta و در پهلوی xārsēt است که معنی «آفتاب درخشان» یا «آفتاب» را می‌رساند.

روز یازدهم ماه نیز خورشید نامیده می‌شود. هرچند که کلمه خور فارسی همان Hvare اوستایی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر «ه» به «خ» تبدیل یافته است.

«خورشید» در میان ایرانیان هم به صورت اسم خاص مذکر و هم با اضافه نمودن علامت تأنیث به مثابه اسم مؤنث «خورشیده» متداول است. در شاهنامه قاصد خسرو پرویز به این نام شهرت داشته است.^۱

۱۳ - Rostom Rustam Arustam' مأخوذ از ایرانی است. در پهلوی (Rustam) در فارسی معاصر (Rostam) رستم است. امروز هم به همین شکل در تمام ایران رایج است.

هیویشمن نام رستم را از ریشه فرس قدیم rautas-taxma^۲ دانسته و به معنی «رود یا سیل شدید» گرفته است. در فرس قدیم rauta یعنی رود یا سیل و taxma یعنی «شدید و سهمگین»^۳.

قهرمان شاهنامه رستم پسر زال پهلوان نامی ایران به این نام مشهور است.

میان ایرانیان مردان نامی به این نام بسیارند. از قرن چهارم گرفته تا به

امروز نام رستم با اشکال مختلف میان آرامنه متداول بوده است.

نام رستم وجه اشتقاق عامیانه نیز دارد. وجه تسمیه آن را از شکل «رستهتم» یعنی «رستم، رها شدم، نجات یافتم» (از مصدر رستن) تعبیر کردند بدین معنی که مادر رستم به هنگام فارغ شدن از درد زایمان (درد زه) گفته است «رستهتم»^۱.

در میان آرامنه این نام به شکل (Arstam) با حذف (u) و افزایش (a) ماقبل (r) نیز متداول است. این شکل حتی اسم خاص خانواده‌ای Arstamyar گردیده است.

این مطلب را نیز باید متذکر شد که فردوسی شاهنامه را در قرن یازدهم میلادی با اتکاء بر منابع کتبی که قدیمیترین آنها مربوط به قرن ششم میلادی است نگاشته در صورتی که موسی خورنی افسانه‌های پارسی را در قرن پنجم می‌دانسته. موسی خورنی در کتاب تاریخ ارمنستان از رستم به طور مشخص نام می‌برد: «پارسیها درباره رستم سگ جیگ (سگزی) روایت می‌کنند که گویا رستم نیروی بیست پیل را داشته است»^۲.

ایضاً «ترانه‌هایی که در توصیف نیرو و دلیری دورک انگق سروده شده‌اند به اندازه‌ای نامعقولند که آنها را حتی نمی‌توان به سامسون و هرکول و رستم نسبت داد»^۳.

از اشاره خورناسی درباره رستم پیداست که افسانه‌های مربوط به

1. Ajarjan, Andzan, bor. h IV

۲. موسس خورناسی (موسی خورنی) تاریخ ارمنستان، ترجمه مقدمه و حواشی از گئورگی

نعلبندیان، اداره نشریات دانشگاه ایروان، ۱۹۸۴ ص ۹۸-۹۷

۳. همانجا

۱. فردوسی، شاهنامه، مؤسسه خاور، ۱۳۱۱

2. Hubshman, Arm. G. p.71,508.

رستم قهرمان ملی حماسی ایرانیان قرن‌ها پیش از خلق شاهنامه در ایران و شاهنامه ابومنصوری که مأخذ اصلی شاهنامه فردوسی به شمار می‌رود و خود براساس روایات خواتای نامک، ایاتکار زریران، کارنامک اردشیر بابکان و غیره تألیف شده است در ایران و ارمنستان و شاید در سایر کشورهای شرق باستان در میان مردم نقل می‌شده و دوستاناران زیادی داشته است.

۱۴ - (Zal) - این نام از قرن هفدهم در یادگارنامه‌ها و منابع دست‌خطی یاد شده است.^۱ مأخوذ از «زال» فارسی. معنی تحت لفظی آن فرتوت، پیر سفید موی است. پدر رستم و پسر سام به این نام معروف است.

او هنگام تولد موهای سرش ابرو و مژگانش سفید بود بدین جهت نام زال را گرفت.

۱۵ - (Zirak) - قدیمی‌ترین یادگارهای کتبی این نام در میان آرامنه مربوط به قرن هفدهم است.^۲ نام موبدی دانا در تعبیر خواب است که خواب ضحاک را تعبیر کرده، ظهور فریدون و مرگ ضحاک را به وی گوشزد کرده بود (به روایت شاهنامه).

این نام مأخوذ از کلمه «زیرک» فارسی است. معنی تحت لفظی آن «دانا و حکیم و فهیم و هوشیار، ذهنین و تیز فهم» است.

۱۶ - (Zuar) - مأخوذ از زوار فارسی که معنی تحت لفظی آن «خدمتکار و پرستار» است. نام برادر رستم بود (به روایت شاهنامه). در میان آرامنه از قرن هجدهم میلادی یاد شده است. لیکن این نام پیشتر نیز میان آرامنه متداول بوده است. زیرا نام (Zuarik) «زواریک» که مشتق از

همان نام «زوار» است در قرن چهاردهم در یکی از یادگارهای کتبی ارمنی یاد شده است.^۱

۱۷ - (Sam) - این نام از قدیمی‌ترین ابام میان آرامنه متداول بوده است. یک بار در قرن دوم قبل از میلاد و دوبار در قرن چهارم میلادی یاد شده. مأخوذ از نام ایرانی «سام» است که خود مأخوذ از نام Sāma اوستا است و معنی لفظی آن «سیاه» است.^۲ پدر زال یعنی پدر بزرگ رستم و پسر نریمان سردار نامی ایران و نوه رستم در داستان شاهنامه به این نام معروفند. در فرهنگهای فارسی معاصر معانی مختلفی چون «رنگین کمان، آتش، سریع‌السیر، چابک (سام سوار = چابک سوار)» برای کلمه «سام» آورده شده است.^۳

۱۸ - (Zohrab) - این نام به وسیله نسخ خطی گوناگون به اشکال مختلف چون (Zohrap Zurab-Surap)، (Zorab-Zorhap-Zohrab)، (Zohrap-Zorap) به ما رسیده است.^۴ نخستین بار در قرن پانزدهم یاد شده و تا به امروز میان آرامنه زنده است. به نظریوستی شکل (Zohrab) ارمنی مقتبس از زهراب فارسی است. معنی تحت لفظی آن گلگون یا سرخ درخشان که از دو جزء «سرخ» و «آب» ترکیب شده است.^۵ پروفیسور آچاریان وجه تشابه (Zohrab) ارمنی را با زهراب فارسی تصادفی شمرده و نیز آن را مقتبس از سهراب فارسی می‌داند.^۶ در شاهنامه چنین آمده

۱. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص ارمنی ۲. برهنگ نفیسی، فرهنگ عمید.

۳. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۴. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

است:

چو خندان شد چهره شاداب کرد ورا نام تهمینه سهراب کرد
ایضاً

به تن همچو پیل و به چهره چو خون ستبر دو بازو به سان ستون

۱۹ - Sanduxt - این نام از قرن سوم تا قرن هفدهم میان ارامنه متداول

بوده و امروز هم بندرت در روستاها به آن برمی خوریم.

از Sanduxt[#] نام ایرانی قدیم اقتباس شده^۱ که بعداً به صورت

«سیندخت» درآمده، ترکیبی است از دو جزء سین (sin) و دخت (شکل

کلاسیک آن دوخت duxt). زن مهربان پادشاه کابل، مادر رودابه و مادر

بزرگ رستم به این نام معروف بوده‌اند (به روایت شاهنامه).

بپرسید سیندخت مهربان را ز خوشاب بگشود عناب را

(شاهنامه)

«سین» (sin) - جزء اول این نام را فرهنگهای فارسی به معنی ۱- سخر،

۲- سینه، ۳- چین، ضبط کرده‌اند.^۲ به نظر ما جزء اول این نام از «سئن»

اوستا است به معنی «سیمرغ» که در پهلوی «سین مرو» گویند به معنی مرغ

سین.^۳

۲۰ - (Šeroy) - مأخوذ از نام Šerō پهلوی و «شیروی» شیرویه فارسی،

هیوبشمن ویوستی وجه تسمیه این نام را مخفف و مصغر نامی که از ماده

«شیر» چون «شیر مرد، شیرگیر»، «شیری شاه» مشتق شده دانسته‌اند.^۴

به نظر ما این تعبیر قانع کننده نیست، زیرا اسامی فوق‌الذکر ترکیبات

۱. همان جا

۲. فرهنگ نفیسی

۳. مقایسه شود با پورد اوود، یشتها، ص ۵۷۵

4. Hubschman, AG, 61, F. juste; IN, 297

جدید هستند. در صورتی که این نام در قرن پنجم میلادی به شکل Šeroy اقتباس شده است. به نظر می‌رسد که Šeroy مرکب از «Šer - شیر» و پسوند تصغیر مختص زبانهای قدیم ایرانی «oy», «uy» باشد که مترادف با نام «شیرک» (شیرکوچک) است به معنی جری، دلیر، پردل، با جرئت. (با نامهای Viroy, Datoy مقایسه شود.)

سردار نامی فریدون، پسر خسرو پرویز به این نام معروف بوده است (به روایت شاهنامه). این نام چند بار در قرون پنجم، هفتم و هشتم در نسخ خطی ارمنی قید شده است.^۱

۲۱ - (Širin) - مأخوذ از نام Širin پهلوی و «شیرین» فارسی است. نخست در قرن چهارم به صورت اسم مؤنث و از قرن شانزدهم به بعد برای ذکور نیز میان ارامنه متداول بوده است. میان ایرانیان نیز برای هر دو جنس بکار رفته است. زن خسرو پرویز به این نام معروف است (به روایت شاهنامه).

۲۲ - (Zohak) - مأخوذ از نام ضحاک عربی است که معرب «دهاک» است که شکل مخفف نام ازدهاک یکی از پادشاهان پیشدادی است. در نسخ خطی ارمنی یک بار آن هم در قرن سیزدهم به شکل Zohag آوانویسی شده است.^۲ به نظر ما این نام از جمله اقتباسهای مکرری است که کلمه‌ای از زبانی به زبان دیگر وارد شده و با تبدیل شکل مجدداً به زبان وام دهند برگشته. برای مثال: زبان روسی کلمه «جامه‌دان» فارسی را اقتباس کرده است. در زبان روسی آن با تبدیل حروف به شکل camodan درآمده و بعد از مدتی همچون واژه خارجی به صورت «چمدان» وارد

۱. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۲. همانجا

زبان فارسی شده است. شکی نیست که ضحاک معرب از کلمه dahak ایرانی است. در اوستا اژی دهاک آمده است. این اسم مرکب است از دو جزء اولی که «اژی» باشد خود جداگانه غالباً در اوستا استعمال شده است. در فرگرد اول وندیداد در فقره ۲ اهورا مزدا می گوید. نخستین کشوری که من بیافریدم آریاویچ (کشور آریاییها) است. اهریمن در آن جا اژی (ماری) سرخ بیافرید. همچنین در فرگردهای متعدد از آبان یشت اژی به معنی مار است. بسا از اژی یک جانور اهریمنی اراده شده است درست به همان معنی که امروز از کلمه اژدها یا اژدر در فارسی برمی آید. در یسناها دهاک نیز جداگانه استعمال شده مخلوقی اهریمنی و دیو سیرت است. چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۶ غالباً اژی با کلمه دهاک یک جا آمده، از آن نیز مخلوقی دیو سیرت اراده می شود.^۱

ابو حمزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین می نویسد. «بیوراسب (اژی دهاک) ده اک ده اک اشتقاقه ده اسم لعقد العشره و اک اسم للآفته والمعنی انه کان اذا عسرافات اجداثها فی الدنیا». این اشتقاق را استاد پورداوودنادرست می داند، چه دهاک مرکب از ده و اک که در اوستا به معنی بد و زشت است، نیست و دیگر آنکه کلمه ده در اوستا دَس (dasa) آمده است.^۲

به طوری که مشاهده شد در اوستا اجزاء جداگانه این نام و تمام نام اژی دهاک مخلوقی اهریمنی و دیو سیرت بوده و نام موجودی جبار و ستمکار و به معنی ماری عجیب گفته شده است. نام ضحاک و داستان

۱. ادبیات مزیسنا، یشتها، جلد ۱ تألیف پورداوود ص ۱۸۸

۲. همان جا

اونیز در شاهنامه از نام و داستان آن موجود عجیب گرفته شده است. جزء اولی این نام را که اژی باشد معنی نمودیم، جزء دوم آن که ضحاک معرب آن است باید که مبین معنای کلمه اصلی آن یعنی دهاک باشد.

کلمه ضحاک را فرهنگهای فارسی به معنی «بسیار خند، هوذم و بسیار استهزا و سخریه کننده، بسیار خنده کننده ضبط کرده اند.^۱ این معانی برای کلمه dahak ایرانی نیز بسیار مناسب و نقبول است. در واقع کلمه دهاک با معنی اولیه خود به شکل معرب به زبان وام دهنده برگشته است. در این صورت اژی دهاک مرکب از دو جزء اژی (aži) به معنی «مار، مخلوق اهریمنی» و dahak یعنی «خنده کننده، استهزا کننده، هوذم» است.

معنی تحت لفظی مجموع اسم اژی دهاک را می تون «مخلوق اهریمنی، استهزا و سخریه کننده تعبیر کرد که با موجود و شریر و تبهکار اهریمنی و دیو سیرت ضحاک و داستان او که در ظلم و ستم ضرب المثل است کاملاً منطبق است (با نامهای مترادف مارخنده زهر خنده، و نام متضاد آن گلخنده که در زبان ارمنی نیز متداولند مقایسه شود).

۲۳ - (Tahmaz) - (Tamaz) - در نسخ خطی ارمنی یک بار در قرن هفدهم میلادی قید شده است،^۲ مأخوذ از نام تهماسب فارسی است. ریشه قدیمی تر آن باید در فرس قدیم Toxmaspa^۳ باشد که از دو جزء taxma «قوی» و aspa «اسب» تشکیل شده. معنی کامل اسم «دارنده اسبهای قوی» است. فرزند منوچهر به این نام معروف بوده است (روایت شاهنامه). (Tamaz) ارمنی مخفف تهماسب و مأخوذ از همین نام است.

۱. فرهنگ نفیسی، فرهنگ عمید

۲. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۲۴ - (Kegupat) یک بار در یکی از نسخ خطی ارمنی قید شده و مأخوذ از نام کیقباد فارسی است. در پهلوی Kai Kavāt و در اوستا Kavi Kavāta آمده است. مرکب از در جزء کی (Kai) - عنوانی است که بر سر نام پادشاهان و شاهزادگان سلسله کیانی آورده می شود. این کلمه در اوستا به صورت kavi آمده و گاهی از آن شهریار، پادشاه اراده می شود. این کلمه در سانسکریت به معنی باهوش، محتاط، عاقل، متفکر، پیشرو و رهبر آمده است و جزء دوم آن قباد (پهلوی Kavāt / اوستا Kavāta) به معنی منصف، عادل، صادق، راستین. بارتولومه واژه Kavāta را مرکب از دو جزء Kava - Vāta می داند به معنی «عزیز و محبوب کی»^۱. کیقباد سرسلسله پادشاهان کیانی است. طبق شاهنامه پس از مرگ گرشاسب پیشدادی رستم، کیقباد را که از تخمه فریدون بود از البرز کوه پیش زال آورد. قباد پس از جنگ با افراسیاب به استخر آمد و بر تخت کیانی نشست.

نام مذکور در ادوار مختلف به اشکال گوناگون وارد زبان ارمنی شده است.

از این قبیل (Qubat) - مأخوذ از Kavāt پهلوی. بار دیگر به شکل Quba مأخوذ از قباد فارسی که از قرن چهاردهم تا هفدهم میلادی میان ارمنه متداول بوده است.^۲ پدر خسرو انوشیروان و یکی از سرداران نامی منوچهر به این نام معروف بوده اند. (به روایت شاهنامه). نامها gubatsah, sahqubatD نیز که در نسخ خطی ارمنی یاد شده اند از مشتقات این نام هستند.

1. Bartholomae Altir. Wört.

۲. آجاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی.

۲۵ - (Kafur) - این نام دوبار در نسخ خطی ارمنی قرن پانزدهم میلادی یاد شده است.^۱ مأخوذ از نام کافور فارسی است. در پهلوی Kāpūr آمده به معنی «ماده‌ای خوشبو و سفید رنگ» یکی از شاهان بیدادگر که به دست رستم کشته شد به این نام معروف است (به روایت شاهنامه).

۲۶ - (Ketevan) - دوبار در نسخ خطی ارمنی در قرون هفده و هجده یاد شده است.^۲ نامی است که تا به حال وجه تسمیه آن مجهول بوده است. به نظر ما مأخوذ از نام کتابون یا کتابون فارسی است. زن گشتاسب که مادر اسفندیار است به این نام معروف است (به روایت شاهنامه). این نام در نسخ شاهنامه به هر دو صورت ضبط شده است. در هر دو مورد «ب» و «ی» فارسی در ارمنی تبدیل به «و» شده است. به احتمال قوی این نام در زبان ارمنی از اقتباسهای غیر مستقیم است و با واسطه زبان گرجی به محیط ارامنه راه یافته است. از نقطه نظر قانونمندی تبدیل آواهای گرجی و ارمنی کاملاً وفق می‌کند. «y» ارمنی در زبان گرجی قاعدتاً تبدیل به «v» (و) می‌شود مثلاً (axoyan) ارمنی به صورت axovani گرجی و بیرق (bayraq) ترکی به صورت Bavrak گرجی در آمده است.

این نام در میان گرجیها از قدیم الایام معمول و تا به امروز زنده و متداول و یکی از محبوبترین نامهای مؤنث گرجیان است. واقعیت اخیر نیز می‌تواند تأیید کننده نظریه ما باشد که اقتباس این نام از طرف ارامنه با واسطه گرجی (viageorgiaca) صورت پذیرفته است.

۲۷ - (Pridon), Friton - مأخوذ از فریدون فارسی که در پهلوی Frēton در اوستا graētaona taona آمده بنابر داستانهای کهن پهلوی و

۱. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۲. همان جا

فارسی فریدون ضحاک را دستگیر کرد و در کوه دماوند به زنجیر کشید (به روایت شاهنامه).

این نام طبق قانونمندی اصوات در منابع ارمنی به صورت Hruden ضبط شده^۱. گرچه این نام در منابع ارمنی به صورت (Pridon) قید نشده است، لیکن نام خانوادگی (Pridonyan) حاکی از آنست که آن باید در میان آرامنه متداول باشد.

۲۸ - Nestor یک بار در قرن هفدهم میلادی در یک نسخه خطی یاد شده است. پروفیسور آچاریان آن را مقتبس از نام «نستور» فارسی که خود مأخوذ از نام یونانی (نام یکی از پیشوایان روحانی نصارا که اسقف قسطنطنیه بوده و در سال ۴۴۰ م در گذشته) به معنی «مظهر خرد» می داند.

به نظر ما وجه تشابه اسامی «نستور» فارسی و Nestor یونانی ظاهری و تصادفی است. داستان تاریخی Yātkar-i-Zariran یادگار زریران معروف به شاهنامه گشتاسبی یا شاهنامه پهلوی از ادبیات پهلوی محفوظ مانده است. این داستان درباره جنگ مذهبی است که بین ارجاسب پادشاه خیونها و گشتاسب پادشاه ایران اتفاق افتاده است که انگیزه آن گرویدن گشتاسب به دین زرتشت و برآشتن ارجاسب پادشاه خیونها بوده. ایرانیان در این جنگ پیروز شدند لیکن متحمل تلفات سنگین شدند و یکی از نامورانی که از برای کیش و جانفشانی کرد زریر بود.

در اوستا پس از فقره مربوط به اسفندیار (Spentadāta) درباره جنگ مذهبی فوق الذکر روایت شده و نام زریر به صورت zairi vairi یاد شده که جزء اولی آن zairi به معنی «زرین و جزء دومی vairi به معنی «بر، سینه»

است. مجموعاً زریر به معنی زرین‌بر، جوشنور است. در فقره ۱۰۳ از فروردین یشت اوستا بلافاصله پس از اسفندیار نام پسر زریر به صورت Basta Vairi آمده که مرکب از دو جزء است مجموعاً به معنی «جوشن بسته، جوشنور» Basta Vairi اوستا در یادگار زریران پهلوی Bastur آمده است.^۱ بدین شرح که زریر در میدان جنگ به خیانت (به دست) بیدرفش کشته شد و بعد Bastur پسر زریر به همراهی اسفندیار پسر گشتاسب از خون پدر انتقام کشیده Vidarafš را کشت.

مطلب شاهنامه و یادگار زریران به هم موافق است مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور (Bastur) در اوستا نیز Basta vairi و اما در شاهنامه نستور^۲.

به پیش صف دشمنان ایستاد همی برکشید از جگر سرد باد
منم گفست نستور پور زریر پذیره نیاید مرا نره شیر
به قول استاد پورداود بدون هیچ شکی نستور شاهنامه همان بستور
پهلوی است مگر آنکه اشتباهاً به جای باء نون نوشته شده است. معلوم
می‌شود در کتابی که از روی آن شاهنامه به نظم کشیده شده این اشتباه
بوده است، چه محمدبن جریر طبری نیز نستورین زریر ضبط کرده
است.^۳

۲۹ - (Nariman) - در یکی از نسخ خطی ارمنی که فاقد تاریخ است یاد شده که تا به امروز میان ارامنه متداول است. مأخوذ از نام نریمان فارسی است به معنی «نرمنیش، مرد سرشت» یا به عبارت دیگر «دلیر و پهلوان».

۱. ادبیات مزدیسنا، پشت‌ها، تألیف پور داود صفحه ۱۹۱.

۲. همان جا.

۳. همان جا.

جد بزرگ رستم به این نام معروف بوده است (به روایت شاهنامه).
 در اوستا به عنوان صفت naire manāo آمده که از القاب سام و
 گشتاسب بوده است.^۱ مرکب از دو جزء naire به معنی «مردانه، دلاور،
 شجاع» (در فارسی معاصر «نر») و manāo به معنی «منش، سرشت» (در
 فارسی معاصر «منش») مجموعاً «مرد سرشت، مرد منش» ریشه. واژه
 man است. (مقایسه شود با اوستا mainyu، سانسکریت manyu، یونانی
 mantis) این صفت به تدریج نریمان شد و از جزء اسامی خاص گردید.

۳۰ - Manučar, Manajihr

صورت اولی این نام در قرون چهار تا چهاردهم میلادی میان ارامنه
 متداول بوده است. شکل دومی آن که جدیدتر است در قرون هفده و
 هجده در نسخ خطی ارمنی یاد شده است.^۲ مأخوذ از نام ManačiQra
 ایرانی قدیم به معنی «از نژاد و پشت متوش». در اوستا Manūš, Čithra در
 پهلوی Manuščihr و Manučir آمده. در فارسی معاصر منوچهر که
 مخفف مینوچهر است. جزء اول آن manū (منو) یعنی بهشت و جزء دوم
 آن čehre (چهره) یعنی «چهره یا روی» مجموعاً «بهشت روی یا بهشت
 چهره» معنا شده است.^۳

نام پسر ایرج نوۀ فریدون است که به خون خواهی پدر لشکر کشید و
 سلم و تور را کشت و جانشین فریدون شد (روایت شاهنامه).

اقتباساتی که زبان ارمنی از زبان فارسی به عمل آورده مربوط به
 دوره‌های مختلف تاریخ زبان فارسی است. بسا شواهد در زبان ارمنی

۱. ادبیات مزدیسنا، یشت‌ها، تألیف پورداود.

۲. آجاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۳. فرهنگ عمید، فرهنگ نفیسی

وجود دارند که یک واژه یا اسم خاص در طول تاریخ چند بار به اشکال گوناگون با دگرگونیهای مختص به دوره خود مقتبس شده است. اسم خاص منوچهر یکی از این شواهد است.

اولین بار آرامنه در قرن چهارم این نام را به صورت Manačihr [اقتباس کردند. در آن دوره حرف "č" پهلوی معادل حرف ژ ارمنی بود. (مقایسه شود (Čar) پهلوی معادل jar ارمنی است و بدین منوال Čatrang پهلوی معادل jatrak ارمنی، Včar پهلوی معادل vjar ارمنی و غیره).

«tr» - آخر کلمه پهلوی معادل «hr» ارمنی بوده است. بدین سان mitra پهلوی معادل mihr ارمنی، šatr پهلوی معادل šahr ارمنی و غیره.

آرامنه برای دومین بار این نام را در قرن هفدهم به صورت Manučehr اقتباس کردند که طبق قانونمندی صوتی زبان ارمنی حرف «h» ماقبل «r» حذف می شده.

۳۱ - Manižav یک بار در یک نسخه خطی که تاریخش قید نشده یاد شده است. برحسب ویژگیهای زبان ارمنی تلفیق دو حرف av در آخر کلمه «o» خوانده می شود. پس شکی نیست که Manižav ارمنی مأخوذ از نام منیژه فارسی است. دختر افراسیاب زن بیژن به این نام معروف بوده است (روایت شاهنامه)

۳۲ - Hamay) - این نام در قرن دهم چون اسم مؤنث در نسخ خطی ارمنی یاد شده است. میان ایرانیان نیز همچون اسم خاص مؤنث متداول است. مأخوذ از نام «هما، همای» فارسی است. درگاتها humäya و در سایر قسمت های اوستا humaya آمده به معنی «همایون و فرخنده» است. در پهلوی humāi , humāy که در فارسی همای گوئیم. اسم خاص دختر کی گشتاسب یکی از خواهران اسفندیار که با خواهرش اسیر ارجاسب شدند و برادرشان آنها را نجات داد. همچنین همای مرغی است که او را

مبارک دارند و چون پیدا شود مردم به تفأل در زیر سایه او روند. در فرهنگهای فارسی معانی دیگر نیز آورده‌اند چون همای نام مرغیست منهور و معروف که استخوان خورد. همچنین علم و نشانی رانیز گویند که بر سر آن صورت همای ساخته یا نقش کرده باشند.

۳۳ - (Mehrizad) - مأخوذ از نام مهرزاد فارسی است در پهلوی Mitrzāt آمده. از دو جزء مهر + زاده تشکیل شده است. مجموعاً یعنی زاده مهر برای جزء اولی یعنی مهر معانی مختلف اراده شده. عهد و پیمان و محبت و خورشید جمله از معانی آن است. هفتمین ماه سال شمسی و روز شانزدهم هر ماه نیز مهر نامیده می‌شود.

یوستی مهر را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی می‌داند، به عبارت دیگر مهر واسطه‌ایست میان پروردگار و آفریدگان.^۱ دار ستر معنی قدیمی و اصلی آن را دوستی و محبت گرفته است.^۲ mith بن و ریشه مهر است. در پهلوی mitr و در اوستا mithra در فرس قدیم miça آمده است. بسا اسامی اشخاص تاریخی به ما رسیده که با کلمه مهر ترکیب یافته است. مثل مهران، مهربان، مهرزاد، مهربازن و غیره. پسر پرلاد پدر رستم به نام مهرزاد معروف بود (روایت شاهنامه)

۳۴ - (Mihran) - سردار تیگران کبیر پادشاه ارمنستان که با سردار «باوواس» به کاپادوکیه حمله کرده و آرثیوبرزن را بیرون رانده، آن سرزمین را به «آری آرات» فرزند مهرداد سپرد به این نام معروف است.^۳

(۱۰ ق. م.)

1. Geschichte des alten persiens von F. Justi, Berlin. 1879, p. 92 - 93

2. Le zend - Avesta par Darmesteter, voell, paris, 1892, p. 441.

۳. آجاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی.

در نسخ خطی ارمنی قرون بعد نیز این نام بارها یاد شده است. مقتبس از نام مهران فارسی است که مأخوذ از Miθrana ایرانی قدیم است (Miθra «مهر» و پسوند ana). چند تن از اشراف و سرداران انوشیروان به نام مهران معروف بوده‌اند. (روایت شاهنامه)

۳۵ - (Mihrbarzan) - نام چند تن از اشراف و سرداران ارمنی (۶۳ ق.م.)^۱

یوستی آن را مأخوذ از نام Mihr-warzan ایرانی می‌داند به معنی «موافق مهر عمل کننده» (varazana در اوستا یعنی «کار»).^۲ شکل جدیدتر این نام «مهر برزین» است. موافق شاهنامه سردار بهرام گور به این نام معروف بود. جزء دومی این نام علی حده نیز چون نام شخص متداول بوده است و معنی که آشکده «آذر برزین» را بنا کرد به این نام معروف است. در زبان فارسی معنی «آتش» از آن اراده می‌شود. «طبق بندهشن Berezi-Savang آتشی است که نزد اهورامزدا فروزان بود این آتش در پهلوی Aturburzenmihl نامیده می‌شد.^۲ به عقیده ما Mihrbarzan ارمنی مأخوذ از Burzenmihl است بنا بر تعویض بجای دو جزء کلمه یعنی Mihrburzen

۳۶ - (Mehrab) - در قرون پانزده و شانزده یکی از نامهای متداول میان ارامنه بوده است. مأخوذ از نام مهرباب فارسی. دو جزء «مهر» به معنی خورشید و «آب» به معنی درخشش. مجموعاً «دارای جلا و درخشندگی خورشید».

میان ایرانیان مهرباب نام پادشاه کابل معاصر کیخسرو، یکی یک از

۱. همان جا.

2. F. Justi, IN, pp. 208 - 209.

دلاوران توران و نام پدر رودابه عروس زال بود (روایت شاهنامه).

۳۷ - (Vizan) - مأخوذ از نام Vēžan پهلوی در نسخ خطی ارمنی در قرن نهم میلادی یاد شده. در قرون آینده تجدید عهد کرده در قرن هفدهم دوباره در نسخ خطی به ضبط رسیده، لیکن این بار به وساطت زبان ترکی به شکل Bejan وارد زبان ارمنی شد.^۱ شکل نوین این نام در ارمنی Bizan است که آن مأخوذ از بیژن فارسی است که در فرهنگهای فارسی به معنی «دلیر» آمده (مقایسه شود با بیژن وار به معنی دلیرانه).

برادر زاده رستم پسر گیو دلاور شوهر منیژه به این نام معروف بوده است. (روایت شاهنامه)

۳۸ - (Vstam) - در قرون پنجم تا هفتم میان ارمنه متداول بوده است.^۲ مأخوذ از نام Vistahm یا Vistaxm پهلوی است که در فارسی معاصر به صورت بیستهم و گسته‌م در آمده. یکی از ناموران ایران پسر نوذر برادر طوس به این نام معروف بوده است (روایت شاهنامه).
در آبان یشت همچنین در فقره ۱۵۲ از فروردین یشت Vistauru به خاندان نوذر نسبت داده شده. دار مستتر این اسم را با گسته‌م شاهنامه یکی پنداشته است.

هیوشمن این نام را مأخوذ از Vistaxma فرس قدیم می‌داند که از دو جزء vis «بزرگ» و taxma «نیرو، قدرت»، مجموعاً معنی لفظی آن می‌شود

۱. آچاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۲. همان جا.

«قوی شوکت، نیرومند»^۱. تعویض صوتی حروف v به g در زبانهای ایرانی مشهود است (مقایسه شود با: Vištāspa فرس قدیم با گشتاسب فارسی معاصر، vinas پهلوی و گناه فارسی معاصر و غیره).

از لحاظ تلفظ کلمات زبان ارمنی اهمیت فوق العاده‌ای دارند چون زبان ارمنی تلفظ کلماتی که از پهلوی (پارتی) اقتباس نموده عیناً حفظ کرده، در صورتی که در فارسی معاصر تلفظ آنها تغییر کرده است. به طوری که مشاهده می‌شود نام vstom ارمنی به شکل پهلوی خود باقی مانده است. در صورتی که در فارسی معاصر تغییر یافته در پهلوی (l) ما بعد (v) در اول کلمه تبدیل به o شده در صورتی که در زبان ارمنی به شکل اولیه پهلوی باقی مانده و طبق قانونمندی صوتی در زبان ارمنی حذف شده، از این قرار: پهلوی vis فارسی معاصر gos و اما در ارمنی vs. با این وصف معلوم می‌گردد که تبدیل حرف (v) به (g) در زبان فارسی بعد از قرن پنجم انجام یافته و اقتباس این نام در ارمنی قبل از آن دوره انجام پذیرفته است.

۳۹ - (Gotorz) - میان ارامنه gotorz Artsruni به این نام معروف است (قرن پنجم میلادی). دو نفر از پادشاهان اشکانی و نام دو نفر از پهلوانان نامی ایران به این نام معروف بوده‌اند (روایت شاهنامه). مأخوذ از نام گودرز فارسی است. گودرز نام مرغی است که بیشتر در کنار آبها نشیند.^۲ یوستی نام (goter) ارمنی را که در نسخ خطی ارمنی یاد شده مأخوذ از همین نام می‌داند.^۳

۴۰ - (gor) - این نام در قرن پنجم میلادی در نسخ خطی ارمنی یاد شده

۱. رجوع شود به ادبیات مزدیسنا، یشتها، تألیف پورداد

۲. رجوع شود به فرهنگ نفیسی ۳. رجوع شود به ۱۱۸ صفحه، F. just, IN

است.^۱ از ایرانیان بهرام گور به این نام معروف است. مأخوذ از «گور» فارسی در پهلوی gūr آمده که معنی لفظی آن «گورخر» خر وحشی و بیابانی. در حقیقت «گور» لقب بهرام ساسانی است از آنجا که او علاقه مفراطی به شکار گورخر داشت این لقب را گرفت (روایت شاهنامه).

دیرتر در قرن هفتم مؤنث این نام به شکل (goridūxt) که ترکیبی است از دو کلمه گور و دخت (شکل کلاسیک آن duxt). مجموعاً یعنی «دختر گور» در نسخ خطی ارمنی یاد شده است.^۲

۴۱. (gulšar). - یک بار در یک نسخه خطی ارمنی بدون قیدتاریخ و بار دیگر در نسخه خطی قرن هفدهم قید شده است.^۳ مأخوذ از نام گلشهر فارسی است. دختر پیران و سیه سردار سپاه افراسیاب به این نام معروف بوده است (روایت شاهنامه).

از موضوع این مقاله خارج است که عموماً در باره اسامی خاص شخص ارمنی مأخوذ از نامهای ایرانی بحث کنیم ولی برای روشن شدن اذهان خوانندگان باید متذکر شد که اسامی خاص ایرانی که در زبان ارمنی حفظ شده است انعکاس گر بجز جنبه مختلف و زیر و بمهای زندگی تاریخی آرامنه و تأثیر عمیق همه جانبه تمدن ایرانی بر آرامنه است.

بخش اعظمی از اسامی خاص شخص مقتبس از فارسی صرف نظر از زمان اقتباس به همان شکل اصلی خود یعنی بدون تغییر و تبدیل حروف یا با بعضی تغییرات صوتی که طبق قواعد دستوری انجام می پذیرد وارد زبان ارمنی شده و به صورت بهترین و خوش آهنگترین و دوست داشتنی ترین اسامی ملی در ادوار مختلف تاریخ میان آرامنه

۱. آجاریان، فرهنگ اسامی خاص شخص ارمنی

۲. همان جا ۳. همان جا

متداول و تا به امروز زنده‌اند.

بقای بسیاری از اسامی خاص ارمنی مأخوذ از ایرانی همچنین بستگی تام با شخصیت‌های شهیر و نامی در تاریخ ملت ارمنی که به این نامها تسمیه و معروف بوده‌اند دارد.

تاریخچه منتشر تحقیق و نشر شاهنامه حکیم
ابوالقاسم فردوسی در تاجیکستان

نشر استوری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حکیم زیر دست خاندان توس
به نامش سخن می‌زند طبل و کوس
ادیب سخن پروردگار سر
که بگشود بر ما در فارسی
ز طبعش سخن در حق تازه یافت
زبان دری قدر و اندازه یافت
در آید شاهنامه اعجاز کرد
برای سختگوی باز کرد
به شاهنامه گنجینه است از علم و فن
که رانده است در وی زهر در سخن
به تنها در او حرف شاهان بود
شرفنامه جمله ایران بود